

تلاقی علی(ع) باشی ازلی

تلاقی علی(ع) باشی ازلی...



تلاقی علی(ع) باشی ازلی

شب قدر و شهادت امیر مومنان در کنار دیگر مناسبت‌های ماه مبارک رمضان همه و همه فرصتی دوباره برای اندیشیدن و بازگشت به مسیری است که مسیر هدایت می‌نامندش. همشهری جمعه در تلاقی چنین مناسبت‌هایی قصد یادآوری و تذکر را دارد. اما نخست یادآوری چیزهایی که فراموش کرده‌ایم به خودمان و بازگشت به مسیری که خودمان گم شده‌اش هستیم. بد نیست شما هم گشتی با ما بزنید. باز هم همان حکایت همیشگی در میان کوچه باغ‌های آسمانی‌ترین شهر خدا، من و تو دنبال چیزی فراتر از آنچه تا امروز داشته‌ایم، می‌گردیم. با هم به سراغ نداشته‌هایمان می‌رویم و صندوقی از تمام آرزوهایمان را بقیچه می‌کنیم و بغل می‌گیریم، با خود تا آن سوی این روزگاران می‌بریم به امید آنکه روزه‌ای از لای بقیچه مهربانیمان تا آن سوی آسمان‌ها باز شود و دل را تا حریم دلدادگی پیش ببرد.

این روزها که می‌گذرد در میانه ماهی که بر فراز تمامی خورشیدها قرار گرفته است دنبال ستاره‌ای می‌گردیم؛ ستاره‌ای که بختمان را به خوشی روزگاران وصل کند و برایمان فردایی پرابهت‌تر از تمامی دیروزها و امروزهایمان را به ارمغان بیاورد. بیا با هم به امید چنان فردایی دست در دست هم گره بزنیم و به آسمان نظاره کنیم و تمام آرزوهایمان را در قاب آبی آسمان به تماشا بنشینیم.

رمضان، ماه دلدادگی است، ماه عاشقی و ماهی است که خورشید مهربانی از فراز تمامی خوبی‌ها درخشیدن می‌گیرد. چنین ماهی عظمتی وصفناشدنی دارد و داستانی است که خداوند هر لحظه می‌سراید و من و تو را قهرمان قصه چنین داستانی قرار داده است.

او که این داستان را می‌نویسد برای سرفرازی قهرمان قصه‌اش دعا می‌کند؛ مثل تمامی نویسنده‌ها که دلشان با قهرمان قصه‌هایشان است و با هر خوشی او خوش می‌شوند و با هر ناخوشی اندوه تمام وجودشان را فرامی‌گیرد. بگذار نویسنده قصه‌مان مثل روزگاران گذشته دوباره بنویسد و ما قهرمانان را امید این باشد که فرجامی نیکو در ورای این نوشته‌ها انتظارمان را می‌کشد.

فصل رمضان و فصل عاشقی؛ ضیافتی برپا شده است و قهرمان قصه زندگی در چنین ضیافتی بالاتر از تمامی میهمانان نشسته است. فصلی است نو برای آنکه دوباره نزدیک شوی به آنچه که بوده‌ای و داشته‌ای و فراموش کرده‌ای. ماه رمضان و فرصتی دوباره برای آنکه قهرمان قصه، حسی همگون پیدا کند با آن کسی که می‌نویسد و بالاتر از تمام نوشته‌ها، روزهای قهرمان قصه‌اش را به نظاره نشسته است. با دلهره او را می‌پاید و امید را هر لحظه برایش معنا می‌کند.

گناه بنده‌اش را می‌بیند و در برابر آن در فصلی به نام رمضان، شب قدری را قرار می‌دهد. امیدها دوباره رویش می‌گیرد و شبی مبارک و سحری فرخنده در برابر بنده حقیرش گشوده می‌شود. دوباره فصل بخشش، فصل رمضان، فصل امید، فصل رویشی دوباره برای آنکه باز هم حسی همگون، من و تو را فراگیرد.

می‌توان هنوز امیدوار بود؛ امیدوار به آن که شب قدری را برایت مقدر کرده است تا امیدوارانه توبه کنی و بازگردی و باز در حریمش وارد شوی و بدانی که هرچند پاییز تمام وجودت را فراگرفته باشد، اما واقعا بهاری هم هست و ایمان داشته باشی که بهاری هم هست و یقین پیدا کنی که پاییز حکمرانی‌اش ابدی نیست.

تلاقی ازلی با علی(ع) چه تلاقی باشکوهی؛ در مسیر روزگاران تلاقی دو مسیر باشکوهی که در امتداد هم تا فراتر از آسمان‌ها پیش می‌روند و نام‌هایی می‌شوند ماندگار بر صفحه عاشقی و بر جریده زندگی. آن را که می‌خواهم از او سخن بگویم همه بی‌آنکه دیده باشیم‌اش، می‌شناسیم‌اش و با آنکه شناخته‌ایم‌اش برایمان غریبه‌ای است که هنوز چیزی از او نمی‌دانیم. ناشناسی که در تاریکی شب‌های دیار ناشناخته بار بر دوش، یتیمان را نوازش می‌کند و در شبی قدر تمام مقدرات هستی را رنگ و لعابی علی‌گونه می‌بخشد.

تلاقی شب قدر با نامی جاودانه، با ابهتی که هنوز هم تاریخ را محو خویش کرده است می‌تواند برای ما درس‌ها داشته باشد. او را می‌توان هنوز در شب‌های قدر شهرهایمان دید؛ آنجا که با ردا پادشاهی دست‌گدایان را می‌گیرد و در نمازی سائلی را به سوی زندگی رهنمون می‌کند و عاشقانه در حریم خدای خویش به راز و نیاز می‌نشیند و همه چیز را به گونه‌ای دیگر معنا می‌کند.

غریبه‌ای آشنا، آشنایی ناشناس در کوچه‌هایی که به نامهربانی با او رفتار می‌کند و نامش را در میان قفل‌های بی‌عدالتی به زنجیر می‌کشد؛ اما او امیدوارانه برای فردای کودکان یتیم شهرش، کوچه‌ها را درمی‌نوردد و شب‌های قدر را با دست‌های برافراشته شده به سوی آسمان و گاهی با پینه‌های کهنه قدیمی برای کندن چاه سپری می‌کند و او اینگونه قدر را معنی می‌کند.

او آشنای این شهر بود و ناشناس ماند. ناشناس ماند؛ برای کودکان بی‌سرپرستی که محبت پدرانه را ارزانی‌شان می‌داشت.

برای آنها آنقدر ناشناس ماند تا به ضربت شمشیری زهرآگین در بستر آرمید و سفره تهیدستان خالی از قرص نان و میوه
نخلستان شد.
مهدی محمدی
همشهری جمعه